

درس های جنگ آمریکا با عراق

۶ هفته پس از اعلام جنگ با رژیم عراق و ۱۰۰ ساعت پس از آغاز جنگ زمینی آقای جرج بوش رئیس جمهور آمریکا، در ۲۷ فوریه ۱۹۹۱ (۸ اسفند ۱۳۶۹)، اعلام آتش بس کرد. رژیم دیکتاتور عراق که ظاهراً قرار بود امپریالیزم را به زانو درآورد و در دفاع از مردم فلسطین "مادر جنگ ها" را رهبری کند، نه تنها در عرض چند روز کلیه مطالبات خود را در دفاع از مردم فلسطین رها کرد، که برای حفظ باقی مانده ارتش "خبره" و رژیم خود، به کلیه شروط ژنرال های امپریالیستی تن داد. امپریالیزم آمریکا و متحدانش که حامل "دمکراسی" و "آزادی" به منطقه بودند، در طی چند ساعت قبل از آتش بس، هزاران تن از جوانان عراقی در حال فرار را قتل عام کردند.

چند ساعت پس از آتش بس، امپریالیزم جهانی نتیجه جنگ را به عنوان "بزرگترین پیروزی در تاریخ" اعلام کرد و به جشن و پایکوبی پرداخت. آقای صدام نیز با اعطاء بیش از ۱۰۰ هزار اسیر جنگی و ۱۰۰ هزار کشته و تسلیم مفتضاحانه به نیروهای امپریالیستی رژیم خود را "پیروزمند" اعلام کرد! اما، بلافاصله با تظاهرات وسیع مردم عراق در شهرهای عمده و اشغال چند شهر در مناطق شمالی (توسط کردها) و جنوبی (توسط شیعیان) مواجه شد (که هم اکنون مشغول سرکوب آنان است). دولت شوروی هم آتش بس را نتیجه "مهارت" دیپلماتیک آقای گورباچف قلمداد کرد!

از نقطه نظر سوسیالیست های انقلابی و کارگران پیشرو، نتیجه جنسنگ در منطقه جز خرابی و قتل و عام جوانان عرب هیچ هدیه ای به ارمغان نیاورد. این جنگ ما بین دنیروی ارتجاعی صورت گرفت. از یک سو امپریالیزم آمریکا برای ارباب زحمتکشان منطقه و تادیب متحد سرکش خود (صدام)، و از سوی دیگر رژیم بعث عراق برای گرفتن امتیاز بیشتر از ارباب سابق و "برادران عرب" خود (مشخصاً دولت آمریکا و شیخ کویت و سلطان عربستان سعودی). سوسیالیست های انقلابی در جنگ ما بین دنیروی ارتجاعی در کنار هیچیک قرار نمی گیرند - آنها در کنار مردم ستم دیده و زحمتکش قرار دارند. همانطور که پس از آتش بس بوضوح نمایان گشت، کارگران و زحمتکشان و ملت کرد و اکثر سربازان (که عمدتاً از دهقانان و زحمتکشان هستند)، ضمن مخالفت با امپریالیزم در مقابل صدام حسین نیز قرارداداشتند و حاضر نشدند از رژیم وی دفاع کنند. پیروزی زحمتکشان در این ماجرا زمانی فرامی رسد که کلیه نیروهای اشغالگر امپریالیستی از منطقه خلیج فارس خارج شده و دست های دولت صهیونیستی اسرائیل از فلسطینی ها و سرزمین آنان کوتاه شود و کل رژیم بعث عراق سرنگون

شود و جمهوری کارگران و دهقانان در عراق حاکم شود و حق تعیین سرنوشت تا سرحد جدائی برای ملت کرد برسمیت شناخته شود.

ضمن بررسی اهداف و انگیزه های نیروهای درگیر، باید درس های لازم از جنگ در منطقه را برای مبارزات آتی زحمتکشان استنتاج کرد.

هدف امپریالیسم از حضور نظامی در منطقه چیست؟

پیروزی مردم ویتنام برای امپریالیسم آمریکا در سال ۱۹۷۵، برای دوره ای تناسب قوا را بر علیه آمریکا در سطح جهانی تغییر داد. امپریالیسم آمریکا مجبور شد برای مدتی چهره "انسان دوستانه" به خود بگیرد، زیرا که توان ماجراجویی علنی را از دست داده بود. دولت آقای کارتر، بالاخص رحتی به از دست دادن متحد های نزدیک خود مانند شاه در ایران و سوموزا در نیکاراگوئه تن داد.

اما در چند سال گذشته، با الحاق جوامع اروپای شرقی به دنیای سرمایه داری و تسلیم شدن آقای گورباچف به امپریالیسم آمریکا، مجددا شرایط به نفع نظام سرمایه داری جهانی تغییر یافت. تحت چنین شرایطی، با در دست داشتن یک سفیدازسوی شوروی، آمریکا می بایستی با استقرار خود در بحرانی ترین مناطقی جهان، مجدداً اعتبار از دست رفته خود را از طریق به نمایش گذاردن زور بازوی خود کسب کند. عمده ترین منطقه جهان، از دیدگاه امپریالیسم، پردرآمدترین آنست. خلیج فارس پس از سرنگونی رژیم شاه به مثابه ژاندارم منطقه، بطور مداوم در تنش سیاسی و عدم توازن سرمایه برد (جنگ ایران و عراق، جنبش فلسطینی ها در اسرائیل و اوضاع بحرانی لبنان)، اسرائیل به تنهایی قادر به کنترل منطقه نبود و خودبازوها خواهان حضور نظامی آمریکا در منطقه شده بود. رژیم مدام سرکشی می کرد و رژیم رفسنجانی هنوز آمادگی کافی برای خدمت به امپریالیسم نشان نداده بود. در نتیجه حضور نظامی امپریالیسم آمریکا برای یک دوره نسبتاً طولانی تا زمان یافتن یک ژاندارم قابل اعتماد ضروری شد. واضح بود که امپریالیسم آمریکا بدون آماده کردن اذهان عمومی بین المللی قادر به "لشکرکشی" به منطقه نمی بود. این بهانه را مدام حسین با اشغال کویت (وبا تحریک خود آمریکا) به امپریالیسم داد.

در نتیجه انگیزه واقعی امپریالیسم آمریکا مقابله و سرنگونی مدام نبوده است. هدف اصلی ایجاد "امنیت و آرامش" برای کنترل بر مناطق نفت خیز و بهره برداری از آن مناطق بوده است. امپریالیسم آمریکا هیچگاه تضادی با رژیم های نظیر رژیم های حاکم بر عراق و ایران و یا سوریه ... ندارد (رژیم های سرمایه داری ضد کارگری و ارتجاعی). البته در صورت سرکشی یک دیکتاتور

علیه امپریالیزم، اورا تادیب می کند - و گاهی نیز تخییر می دهد (با حفظ همان نوع رژیم، مانند پاناما)، اما در صورت عدم وجود یک رهبر " ایده آل " با آن رژیم ها کنار می آید. مگر آقای اسد سوریه و یاقذافی لیبی و یار فسفا ایران همه " ضد امپریالیست " نبودند؟ امروز همگی در خطا امپریالیست قرار دارند.

اکنون که رژیم بعث عراق از لحاظ نظامی تضعیف و از لحاظ سیاسی به کلیه خواست های امپریالیست پاسخ مثبت داده است (جنیدیل در مقابل امپریالیست بازنگهداشته شده است : بدیل اول ، حفظ صدام " سربراه " و رژیم بعث . شاید هنوز بهترین بدیل امپریالیست باشد بشرط آنکه صدام قادر باشد به سرعت اعتراضات توده ای را سرکوب کند . هنوز از نقطه نظر امپریالیست صدام " شناخته شده " و قابل مهار بهتر از جنبش توده ای ناشناخته است . خطر مبارزات توده ای زحمتکش و ملت تحت ستم کرد برای امپریالیست بمراتب بیشتر از حضور صدام است . بدیل دوم ، جایگزین کردن صدام از طریق یک کودتای نظامی است با حفظ کلیه ابزار سرکوبگرایانه رژیم بعث . در طی چند ماه گذشته دولت های آمریکا و عربستان سعودی مشغول تدارک چنین بدیلی نیز بوده اند. آقای ابراهیم الداوود، وزیر سابق دفاع عراق در سال ۱۹۶۸ که به علت مخالفت با صدام ناگزیر به فرار از عراق شد، هم اکنون در عربستان سعودی ، با همکاری سیا مشغول تدارک بازگشت به " وطن " است . این بدیل صرفاً در صورتی اجرامی شود که کار صدام تمام شده قلمداد گردد و جنبش ضد رژیم بالا گیرد. بدیل سوم، که امپریالیست از روی ناچاری و با اکراه ممکن است به آن تن دهد، تشکیل حکومت ائتلافی از کلیه نیروهای مخالف صدام است (سکوت امپریالیست در مقابل حملات اخیر صدام به مناطق اشغال شده توسط مردم، چنین بدیلی را غیر محتمل ترمی کند) .

به هر رو، هر آنچه در عراق اتفاق افتد، نقش امپریالیست را در منطقه تغییر نمی دهد. حضور نظامی امپریالیست در منطقه برای حفاظت از منابع نفتی و رژیم های ارتعاعی و ارباب جنبش های رهایی بخش و کمک رسانی به اسرائیل است. امپریالیست قصد دارد تا یافتن یک ژاندارم قابل اعتماد در منطقه باقی بماند. نیروهای انقلابی عرب و کرد ضمن ایجاد جبهه واحد برای سرنگونی رژیم صدام و برای تشکیل جمهوری کارگران و زحمتکشان، هیچگونه توهمی نسبت به نقش امپریالیست در منطقه ندارند و خواهان خروج فوری کلیه نیروهای امپریالیستی از منطقه هستند. در دوره آتی، شعار " مرگ بر آمریکا " ما بین زحمتکشان منطقه طنین خواهد افکند.

از شکست صدام چه درس‌هایی می‌توان استنتاج کرد؟

نخستین درس اینست که از رژیم‌هایی نظیر صدام حتی در بحبویه " جنگ با امپریالیسم " نمی‌بایستی هیچگونه دفاعی (نه سیاسی و نه نظامی) کرد. برخی مانند مجاهدین خلق که صدام را " رهبر کبیر " خود می‌خواندند و از هر لحاظ از وی دفاع کردند، اکنون محورند با همان سیاست درکنار یک رژیم ارتجاعی علیه مردم زحمتکش عراق قرار گیرند. بعضی چپ‌گرایان، با استکاء به تئوری‌های ۷۰ سال پیش، در مقابل امپریالیسم از صدام دفاع کرده و درکنار وی قسار گرفتند - اینان تصویری کردند که مردم زحمتکش عراق در جنگ با آمریکا حامی صدام شده بود. برخی نیز به علت " روابط " با رژیم عراق در دوره جنگ در مورد ماهیت رژیم بعث سکوت اختیار کردند.

رژیم سرمایه‌داری عراق هیچ‌زمان، هیچ‌گونه تضادی با امپریالیسم آمریکا نداشته و ندارد و نخواهد داشت. این رژیم با تأکید " سیا " به قدرت رسید و یکی از متحدان اصلی آمریکا در منطقه بوده است. اما، پس از خاتمه جنگ با ایران، آمریکا و سایر متحدان عرب مانند کویت و عربستان سعودی به قول و قرارهایی که به صدام در حین جنگ با ایران داده بودند وفادار نماندند - زیرا که صدام خود را " رهبر " اعراب قلمداد کرده و در حال ساختن یک جبهه ضد "یهود" علیه اسرائیل بود. بدهی مالی صدام صرفاً به کویت و عربستان سعودی ۳۰ میلیارد دلار بود. رژیم بعث برای بازسازی ویرانی پس از جنگ با ایران به ۲۴۰ میلیارد دلار نیاز داشت، در صورتیکه درآمد از نفت صرفاً ۱۲ میلیارد دلار بود. صدام که در ریاضته بود نارو خورده است تهدید به اشغال کویت را اعلام کرد و سپس از دریافت جرایم از سوی سفیر آمریکا در بغداد، آن تهدید را عملی کرد. آمریکا نیز از طریق حمله نظامی، آن رژیم را تأدیب کرد (و نه سرنگون). " ایستادگی " رژیم صدام در مقابل آمریکا هیچگاه به منظور دفاع از مردم فلسطین و یا " مبارزات ضد امپریالیست " آن رژیم نبود - همانطور که در عمل نشان داده شد، صدام به محض احساس خطر نابودی کلیه مطالبات " ضد امپریالیستی " خود را در دفاع از مردم فلسطین در عرض یک روز رها کرد و امروز با تأکید امپریالیسم مشغول سرکوب زحمتکشان عراق است. رژیم بعث برای دریافت امتیاز بیشتر مالی و حل بحران سیاسی و اقتصادی خود در مقابل امپریالیسم قرار گرفت و بلافاصله هم به دامین ارباب خود پناه خواهد برد (حتی اگر خود صدام بعنوان یک مهره جایگزین شود). رژیم بعث عراق هیچگاه از حمایت مردم عراق برخوردار نبود. حتی در بحبویه بمباران‌های بغداد توسط آمریکا، احساسات ضد آمریکائی ضد صدام مردم

عراق با هم همراه بودند. تسلیم شدن بیش از چندین هزار از سربازان عراقی (که عمدتاً از دهقانان فقیر و کارگران تشکیل یافته است) در عرض چندین ساعت به سربازان دشمن، نشانگر بی اعتمادی مردم به رژیم بعث بود و نه قدرت خارق العاده ارتش امپریالیزم (مردم مسلح ویتنام ۱۰ سال در مقابل همیسن ارتش مقاومت کرد و آنرا شکست داد). درست است که برای چند هفته صدام حسین (بعثت عوامفریبی) در میان اعراب منطقه بخصوم فلسطینی ها محبوبیت کسب کرد، اما حمایت آنان از صدام بعثت احساسات ریشه‌ای ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی آنان بود و نه شخص‌وی - به هر رو، کلیه آنان، پس از تسلیم شدن مفتضانه صدام به امپریالیزم و رها کردن کلیه خواست‌های دفاعی از مردم فلسطین، از او روی برگرداندند.

رژیم صدام هیچگاه قصد "جنگ" با امپریالیزم را نداشت. در واقع این جنگ، یک جنگ یک طرفه بود. صدام از روز نخست تسلیم شد! کلیه ارتش و فرماندهان خود را در زیر زمین‌ها مخفی کرد، بهترین هواپیماهای جنگنده خود را به ایران فرستاد و سپس رسماً تسلیم شد. در ۶ هفته "جنگ" علیه امپریالیزم صرفاً ۱۴۸ تن از سربازان آمریکایی و متحدان کشته شدند که بیش از نیمی از آنان توسط نیروهای خودی به اشتباه از بین رفتند! اما عراق در حدود صد هزار سرباز کشته داد - آنهم در حال فرار و تسلیم. صدام می‌پنداشت که امکان دارد همانند جمال عبدالناصر از لحاظ نظامی شکست بخورد اما از لحاظ سیاسی رهبر "ملی" دنیای عرب شود - او فراموش کرده بود که ناصر حتی بعنوان یک بورژوازی ملی‌گرا از پایه توده‌ای برخوردار بود. اما او صرفاً یک آدمکش منفور است. "سیاست" زیرکانه صدام، آقای بوش را تبدیل به یک قهرمان ملی (وبین المللی) کرد و امپریالیزم را تقویت کرد.

دومین درس اینست که مبارزات ضد امپریالیستی رانمی‌توان با رهبری رژیم‌های ارتجاعی سرمایه‌داری انجام داد (هر چند این رژیم‌ها برای دوره‌ای در مقابل امپریالیزم قرار گیرند). امپریالیزم جهانی با کلیه ابزار و تکنولوژی مدرن خود، قابل شکست است. مردم زحمتکش ویتنام در عمل پس از ۱۰ سال مبارزه با امپریالیزم آمریکا و ۲۰ سال جنگ با امپریالیزم فرانسه، نشان دادند که می‌توان امپریالیزم را به زانو درآورد. اما پیش شرط پیروزی سراسر امپریالیزم استقلال کامل سیاسی و نظامی از رژیم‌های سرمایه‌داری است. جنگ رژیم‌های سرمایه‌داری با امپریالیزم مبارزه برای رهایی مردم زحمتکش از یوغ امپریالیزم و ستم و استثمار نیست. دولت‌های سرمایه‌داری نهایتاً وارد معامله و سازش با امپریالیزم خواهند شد (هر چند هم برای مدتی به یکدیگر

خصومت ورزند). امپریالیزم ورژیم‌های سرمایه‌داری حتی در دوران جنگ با یکدیگر در مقابل جنبش توده‌های ستمکش وحدت خواهند کرد. مگر آقای ریکان شعار سرنگونی رژیم خمینی را نداده؟ مگر رژیم آقای اسد سوریه تا یکسال پیش در لست رژیم‌های تروریستی آمریکا قرار نداشت؟ مگر تا یک هفته پیش آقای بوش خواهان سرنگونی صدام نبود؟ پس چطور است که کلیه این رژیم‌ها باقی مانده‌اند و با تائید امپریالیزم مردم خود را سرکوب می‌کنند؟

امپریالیزم را صرفاً توده‌های مسلح و مستقل از رهبران سرمایه‌دار، می‌توانند شکست دهند. نقش سوسیالیست‌های انقلابی در کشورهای نظیر ایران و عراق که سال‌های سالست تحت کنترل رژیم‌های سرکوبگر سرمایه‌داری وابسته هستند، در مبارزه با امپریالیزم، به هیچوجه همراهی و همکاری و یا دفاع از رژیم‌های ارتجاعی نمی‌تواند باشد. انقلابیون می‌باید در کنار توده‌ها به بسیج مستقل آنان (در کمیته‌های محلی، روستائی...) بپردازند. توده‌های زحمتکش بایست آموزش نظامی دیده و مقابله نظامی علیه تهاجم امپریالیزم را خودسازمان دهند. اکنون با خاتمه جنگ روشن شده است که چرا صدام از مسلح کردن زحمتکشان علیه امپریالیزم وحشت داشت. او بخوبی واقف است که برای توده‌های مسلح مبارزه علیه امپریالیزم با مبارزه علیه سرمایه‌داری گره خورده است.

امروز، مبارزه قاطع علیه امپریالیزم، در کشورهای نظیر ایران و عراق، تنها از طریق سرنگونی رژیم‌های سرمایه‌داری عملی است.

م. رازی

مارس ۱۹۹۱